بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آباء في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك توعا و تمتعه فيها طويلا.

انشاء الله كه از ياران و ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم. بحثي كه در خدمت دوستان بوديم كه يكي از امهات مباحث معرفتي دين و قرآن كريم است و شايد بتوانيم در بين بحثهاي امهات اين را تازه جزء امهات آن امهات بدانيم كه تمام حقيقت دين بلكه قرآن كريم با اين معناي خاصي پيدا مي كند كه توجه به آن و تمرين آن كه روزانه انسان آ‌ن را تمرين بكند مي تواند ملكه آن را در وجود انسان عجين بكند بحث وضع الفاظ براي ارواح معاني بود كه يا معاني عامه بود كه مرحوم علامه در مقدمه كتاب شريف الميزان متذكر شدند و در جلسه قبل قسمتي از اين بحث را از محضر علامه و امام رحمه الله عليه خدمت دوستان عرض كرديم كه بعضي از قسمتهاي آن ماند و اگر يادتان باشد امام در كتاب شريف مصباح الهدايه آنجا فرمودند از مصاديق روايت شريفه تفكر ساعه خير من عبادته ستين سنه يا سبعين سنه در بعضي روايات ديگر ممكن است وارد شده باشد همين بحث است كه مي تواند تفكر در اين از هفتاد يا شصت سال عبادت برتر باشد علت اين است كه يك بينش عظيمي به انسان مي دهد كه اين بينش عظيم راهگشا است در درك تمام معارف دين و اين از آن بحثهايي است كه با بن ينفتح من الف باب؟؟؟ كه اگر انسان به اين بحث دقيق بشود از او ابواب زيادي منتشر مي شود البته اين بحث به عنوان اين كه انسان بشنود و مفهومي از آن در ذهن انسان رسوخ پيدا كند ولي بعد از آن به كار گرفته نشود البته بحث ابتري مي شود لذا من به دوستان عرض مي كنم و تقاضا مي كنم كه بعد از اين بحث وقتي كه حالا وارد آيات قرآن مي شويد با اين نگاه به آيات قرآن نگاه كنيد كه هر صفحه اي از قرآن را كه باز مي كنيد ببينيد كه اين لفظي كه دارد به كار برده مي شود با توجه به همان مفهومي كه امام رحمه الله عليه در كتاب آيات و صلات از آن نقل كرديم كه فرمودند كه هر لفظي كه براي اين مسئله آمده با توجه به اينكه اين حقايق و ان من شي الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم وضع شده براي حقيقتي كه اين حقيقت در سطحي ترين لايه هاي وجود خودش را ابراز كرده كه لفظ عالم اعتبار است اما دارد از عظيم ترين حقايق وجودي كه آن خزائن الهي است پرده برمي دارد لذا اعتراف اين به سمت خصوصيات و مصداق مادي و فقط او را نگاه كردن و فقط او را نگاه كردن انصراف غلطي است اما نه اينكه مصداق مادي منظور نيست بعد ايشان آنجا فرمودند اگر كسي بخواهد اين حرف را بزند كه و ان من شي الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم اگر كسي واضع را خدا بدانيم اين حرف درست است بگوييم خدا واضع لغات است مي گوييم خداي تبارك و تعالي وضع كرده براي آن معاني كه خزائن الهي را هم شامل مي شود چون اشراف دارد چون بر آن سيطره و احاطه دارد اما اگر واضع خدا نيست و واضع همين مردم ساده عادي هستند كه در بين مردم زندگي مي كنند و حتي ممكن است واضع مؤمن نباشد چطور مي توانيم بگوييم كه لفظ وضع شده براي آن معنايي كه حقيقت است و ان من شي الا عندنا خزائنه را هم شامل مي شود و خدا از دريچه لفظ او با ما صحبت كرده از دريچه وضع او با ما صحبت كرده وضع علي حده اي هم نكرده چطور مي تواند اين كمال را حائز باشد عرض كرديم كه امام در آداب و صلات و مرحوم علامه در مقدمه الميزان اين بحث را مطرح كرده بخصوص امام تفصيلا اين بحث را وارد شده كه ما آن مبنايي كه خدا واضع است الان كاري نداريم نمي گوييم هم كه غلط است نمي گوييم هم كه صحيح است ولي بر اساسي صحبت مي كنيم واضع كه باشد بشر باشد نه خدا بر اين اساس آيا اين مبناي عظيم درست مي شود يا نه. ايشان مي فرمايد كه بر اين مبنا درست مي شود كه واضع كه است همين افراد معمولي كه حتي ممكن است مؤمن نباشند مثال هم زدند ايشان اگر يادتان باشد از رحمان و رحيم شروع كرده اند كه رحمان و رحيم دو صفتي است كه رقت و بلكه ؟؟ در يكي از آن انفعال در آن اشباح شده و از ابتدا رحمان كسي است كه نسبت به آن حقيقتي كه مي بيند آن صورتي كه مي بيند انفعال در آن ايجاد مي شود و عطوفت به خرج مي دهد و دنبال جبران آن كسري است كه براي آن كسي كه در مقابل آن قرار گرفته اين صفت رحمت براي رحيم است براي رحمان است اين صفت در آنجا با انفعال و رقت در آن نگاه شده اما مي توانيم اين رقت و انفعال را به خدا نسبت بدهيم؟ خدا كه محل انفعال نيست پس چرا صفت رحمان و رحيم به خدا نسبت مي دهيم اما رقت در آن لحاظ نشده انفعال در آن لحاظ نشده با اينكه واضح است كه اين وضع مي كرد آيا انفعال و رقت را مي ديد و يا نمي ديد؟ مي ديد. اما ايشان مي فرمايد كه مرحوم علامه مي فرمايد الفاظ وضع شده براي آن آيات و اغراض امام فرمودند كه الفاظ وضع شده براي ارواح معاني به چه معنا ايشان فرمودند كه وقتي كه مثلا واضع وضع مي كند لفظ را براي نور درست است كه هر نوري كه در اين عالم است همه اين نورهايي كه ما مي بينيم حتي نور خورشيد كه يكي از مثلا عظيم ترين نورهايي است كه ما در عالم محسوس مي بينيم درست است كه نور ظاهر آن به ذات و مظهر لغيره ولي آيا با مرتبه با ظلمت همراه است يا نه. آيا نور بالاتر از او متصور است يا خير. كه از او عظيم تر و از او خالص تر باشد خب قطعا هست هر نوري غير از نور نامتناهي محض حضرت حق درست است با مرتبه اي از ظلمت همراه است لذا مي گوييم كه مثلا نور خورشيد اين درجه از نورانيت را دارد در حاليكه مثلا ستاره ديگري كه عظيم تر از خورشيد است نورانيتش بيشتر است هيچ اشكالي هم ندارد چنانچه لامپها هم همين طور است اين صد وات است آن دويست وات است آن ديگري سيصد وات است يعني نورانيتش فرق دارد. آيا ايني كه وضع كرد لفظ را براي نور بعنوان آنكه ظاهر بذاته و مظهر لغيره آيا اين وضع كرد براي نور مع الظلمه يا وضع كرد براي نورانيت اما مصداق نورانيت هميشه ملازم با ظلمت است در اين عالم اگر از آن بپرسي كه تو براي ظلمت اين را ظلمت مشروع و ظلمت مخلوط با نور هم وضع كردي براي آن جهت نورانيتش، مي گويد من براي جهت نورانيت آن اين را وضع كردم، با اين كه با ظلمت قطعا آميخته است، به گونه اي كه من حتي نور محض را نمي شناسم ممكن است مؤمن به نور محض نباشد، اصلا نفهميده باشد كه نور بالاتر از نور خورشيد هم هست، نفهميده باشد نوري بالاتر از نوري كه او مي شناسد هم هست، اما وقتي كه بخواهي اين را برايش تحليل بكني بگويي كه اگر نوري باشد عظيم تر و بالاتر از اين آيا لفظ تو كشش اين را دارد يا ندارد او وقتي كه ببيند كه وضع براي آن جهت مظهر غير بودن و ظاهر به ذات بودن است چه مي بيند بر او هم صدق مي كند لذا در طول تاريخ وقتي كلمه مصباح، سراج،‌ ميزان، صلاح هر كدام از اين الفاظ را ببينيد كه مثالهايي است كه مرحوم علامه و امام زدند اين الفاظ با اينكه از مصباح و سراجي كه از ابتداي آن كشف بشر نسبت به سراج كه يك شيشه اي يا يك مخزني بوده كه در آن روغني بوده و يك فتيله اي داشته با اين كه او اطلاق سراج به آن مي شد اما الان اطلاق سراج و چراغ به حقيقت اين مي شود كه اصلا هيچ نسبتي از جهت ظاهري از جهت اشياء ‌اجزاء تشكيل دهنده با آن ندارد اما هيچ كسي اين اطلاق را به عنوان مجاز نمي بيند بلكه به عنوان همه هيچ يا مقاومتي شد نه كثرت استعمال باعث شد كه الان مثلا چراغي را كه با الكتريستيه روشن مي شود بگويند كه اين مجاز است چون روغن ندارد چون فتيله ندارد چون آن اجزاء‌ اصلي اش روغن و فتيله بود اين الان نه روغن دارد نه فتيله اما چه دارد آن ظاهر به ذات و مظهر لغيره را دارد يا نه پس معلوم مي شود كه اين از اساس براي همين مسئله وضع شده بود، نه براي فتيله و روغن، به فتيله و روغن مصداق خاص آن چيزي بود كه او آن زمان مي شناخت. حالا حساب كنيد بيايد روي سلاح، از ساده ترين سلاح تا پيچيده ترين سلاحهاي امروزي كه مثلا شكافت هسته اي باشد، اين همه سلاح است آن هم سلاح است هست يا نه. مگر نمي گوييم كه اين هم اسلحه است آن هم اسلحه است چه نسبتي دارد يك نيزه ساده يا يك چوب تيز با يك سلاح اتمي، اين در حقيقت خصوصيت و غايتي است كه برايش مترتب است يا آن معنايي كه بر آن دو مبنا صحبت مي كند دو مبنايي كه به هم نزديك است يا آن معنايي كه واضع براي سلاح از آن استفاده كرده بود كه جنبه دفاعي يا حمله اي داشت جنبه تهاجمي يا تدافعي داشت براي دفاع يا تهاجم بود كه مي توانست در مقابل غير در حقيقت اين را به كار بگيرد يا در ميزان ترازو شما ميزان را ببينيد آن ميزاني كه از ابتدا صدق مي كرد به آن كه ساده ترين اولي ترين تازه تا آن اولي ترين را هم بگذاريم كنار بيايم رو ترازوهايي كه دو كفه داشت و با يك ريسمان به يك ميزاني به هم وصل بود كه وقتي اين دو تا را از بالا يكجا مي گرفتند نسبت پيدا مي كرد مي شد ميزان بيايد الان ميزان را روي دماسنج و حتي فشارهاي نانويي را الان در حقيقت با ميزان مي سنجند. آن تعبير كجا با آن خصوصيات كه دو كفه داشت و آن شاخص داشت و غيره كه الان هيچ يك از آنها در ترازويي كه به عنوان شناخت حتي وزنه هاي نانويي به كار برده مي شود كه ديجيتالي ترين چيزها هم گاهي كم مي آورد و بايد از او ترازوهاي اتمي درست بكنند تا بتواند آن وزنه را در حقيقت تشخيص بدهد اين هم اسمش ترازو است آيا مجاز است همه اينها و فقط اولي حقيقت است يا اينها هم حقيقت است اگر حقيقت است پس معلوم مي شود خصوصيات مصداق كه از ابتدا بوده كه اين بايد كفه و شاخص داشته باشد با اينكه در نظر واضع بوده اينها با اينكه همراه نگاه واضع بوده اما واضع مقصودش اينها نبوده هر چند اينها غير از اين را هم نمي شناخته امام مي فرمايد اين مي شود از آن استبعادي كه واضع اشراف داشته باشد به تمام مراحل بعدي لذا وضع كرده براي آن روح مجرد معنا آن خيلي سخت است در حاليكه آن واضع همين افراد عمومي بودند اما مي شود نسبت داد اين را به واضع كه بگوييم كه واضع چه بوده با اينكه غير از آن مصداق خاص عادي و مادي غير از اين نمي ديده اما براي خصوصيتي وضع كرده كه آن خصوصيت هر جا باشد اين صدق مي كند هر چند كه تمام خصوصيت هاي ظاهري ديگر تمام اين خصوصيت مصداقي آن تغيير كرده باشد هر چند نه فتيله اي در كار باشد نه روغني در كار باشد در مصباح و سراج هر چند نه كفه اي در كار باشد نه شاخصي در كار باشد كه بخواهد اين دو كفه را با آن دو شاخص بسنجند هر چند همه اينها كه در نگاه اولي اينها اجزاء مادر اين ميزان بودند يا اجزاء مادر اين چراغ بودند به نگاه اوّلي و اگر كسي در آن زمان بود اصلا باور نمي كرد كه مي شود ميزاني به غير از اين هم تصور كرد بعدها به مرور كه اين ها ديدند ؟؟ نبودند براي اينكه آن خصوصيتي كه او برايش وضع كرده محفوظ است و هيچ يك از اين خصوصيات مصداق در كار نيست با اين نگاه اين تازه سير در مسائل از مرتبه اي از ماده به مرتبه ديگري از ماده چقدر تفاوت كه تمام خصوصيات اولي تغيير كرده و هيچ يك از آنها الان نيست با اين حال صدق كلمه به صورت حقيقت است. حالا بيايد شما روي حقيقتي كه به عنوان و ان من شي عندنا خزائنه است كه خزائن اشياء نزد خداوند تبارك و تعالي است همه اشيا و اين خزائن نازل شده در مقام لفظ آمده به صورت لفظيه براي ما چه قوانين الهي و چه حقايق و اشياء كه هر دو و ان من شي شامل هم حقايق مي شود و هم شاهد روابط. كه اينها همه نازله است، وقتي كه همه نازله اند اين نازله آيا مجاز است در اينكه در اينجا به صورت لفظيه به كار رفته نسبت به آن حقيقت يا حقيقت است. اين لفظ براي آن حقيقت خزائن مجاز است يا حقيقت. اگر مي خواهد حقيقت باشد اگر بخواهيم بگوييم مجاز است پس بايد بگوييم سرتاسر سنت نبي ختمي و اهل بيت عليه السلام و آيات شريفه قرآن همه مجاز است قطعا اين نيست، قطعا اين سيري كه خداوند تبارك و تعالي در درون انسان قدرتش را قرار داده و با توجه به آنكه ان معاشر الانبياء امرنا ان كلم الناس علي عقولهم ما امر شديم كه به قدر عقول مردم حرف بزنيم به قدر عقول مردم نه اينكه مطلب را ناقص كنيم، نه اينكه مطلب را مجاز كنيم چون مي خواهيم به قدر عقل مردم حرف بزنيم بلكه آن خزائن را همان طور كه حقايق و روابط در عالم تنزل پيدا مي كنند مي شويم من و شما مي شويم اشياء‌ و روابط بين اشياء ‌اينها همه حقيقت است و اينها اعتبار و سراب نيست وهم نيست. اما اينها نازله است و گسسته نيست با اينكه اينها حقيقت است و سراب نيست نازله و گسسته آن خزائن است همين طور مقام لفظ هم كه از آنها به وجود لفظيه حقايق وجوديه تعبير مي شود اينها هم نازله است اينها هم در حقيقت يك مرتبه از حقيقت است كه سرا ب نيست حالا با اين نگاه ا گر وارد شويم هر قدر به جمله امام تا اينجا رسيديم هر قدر بر خلاف آن نگاه قبلي، نگاه قبلي مي گفت كه آن كه واضع وضع كرده بود آن حقيقت بود و هرچه غير از آن باشد به قدري كه دور باشد مجاز مي شود. اين نگاه مي گويد چون واضع وضع كرده براي آن حقيقتي كه آن حقيقت غايت بوده غرض بوده يا آن مقصود عام بوده كه هرچند واضع به غير از آن مصاديق مادي اش نمي شناخته اين نگاه اولي بود هر قدر از اين دور شويم بايد به مجاز نزديك باشيم اما با اين نگاه هر قدر به آن معنا و غايت و غرضي كه معني عامي كه واضع براي آن وضع كرده هر قدر به مصداق تام تري از آن برسيم اين حقيقت اشد مي شود يا ضعيف مي شود، يعني وقتي كه نور را بر اين نور مادي واضع وضع كرد كه با ظلمت مشروط بود و همراه بود هرقدر اين نورانيت به سمت خلوص بيشتري سير كند و پيش رود صدق لفظ نور بر او حقيقتش اشد است. با اينكه آن هم حقيقتي است كه پايين است زيرا آن هم صدق مي كند برايش اما هر قدر اين به سمت بالاتر برود آيا اين حقيقت اشد مي شود يا نه تا مي رسد به مرتبه نور لا ظلمت فيه كه نوري كه لاظلمت فيه آن مي شود مصداق اهم نوري كه واضع وضع كرده بوده ظاهر بذات و مظهر بغيره تام تام است علت هم نمي خواهد پس اينجا صدق نور چه است البته در ظلمت هم همين طور است اگر ظلمت را در جايي است كه هيچ نورانيتي ندارد اين فقط در كمالات نيست در نقايص هم همين طور است يعني هر قدر به سمت ظلمت صرف پيش رود كه اعدام بيشتري در آن قرار دارد هر قدر به سمت ظلمت بيشتر سير كند آيا اين صدق ظلمت بر او تامتر است يا خير . لذا انسان در زماني كه وارد مي شود به مرتبه عالمي كه ورود پيدا مي كند به مرتبه اي از عالم كه در آن مرتبه حقايق صرف خودش را نشان مي دهند قطعا آنجا مي بيند كه تمام آن حقايقي را كه قبلا به مرتبه نازلش مي شناخت حالا به مرتبه تامش مي شناسد هر قدر چشم انسان باز مي شود مرتبه و ان من شي عندنا خزائنه سير مي كند هر مرتبه اي از آن عالم كمتر تنزل يافته را ارتباط با آن برقرار مي كند آيا اين با حقايق عالم بيشتر رابطه برقرار مي كند يا خير آيا اين الفاظ را در آنجا صادق تر مي بيند يا خير. چه در مرتبه كمالاتش چه در مرتبه مقابل كمالات كه شرور و اعدام و ظلمات باشد پس انسان هر قدر جلوتر مي رود از جهت كمالي و از جهت فعليت با حقايق بيشتري رابطه برقرار مي كند اين هم نكته اي بود كه امام فرمودند حال اگر شما هر صفحه اي از قرآن را ببينيد با اين نكاتي كه عرض كردم خدمتتان بسم الله الرحمن الرحيم هر صفحه اي را كه باز كنيد شما ببينيد با هر آيه و كلمه اي كه از آيات قرآن وارد مي شويم ببينيد با اين نگاه مي توانيم مصداق مادي را كه اولين مصداق است براي خودمان در نظر بگيريم و مي توانيم در حقيقت در مراتب خزائن اين با آن رابطه برقرار كنيم آيا تمام اينها حقايق مي شود يا خير، اگر مي فرمايند قرآن بطن دارد و لكل بطنه بط الي سبعين ابطن و يا الي سبعه ابطن كه در حقيقت از روات متعددي كه ذكر شده كه از هفتاد بط يا هفت بط اگر متعدد هم ذكر شده اين مال اين است كه شما در مراتب خزائن او اين لفظ خصوصيت اولي مصداق مادي ؟؟ نيست تنها ملاك نيست با اين كه در اين مرتبه هم حقيقت است اما حقيقت است براي آن غايت حقيقت است براي آن معناي عامه شما هر جا كه وارد مي شويد مي فرمايد ان هذا بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا خلق اولين و ما نحن بمعضرين فكذبوه فاهلكناهم تا هر كدام از اينها بخواهيد در حقيقت نحن را خطاب كنيد كه خدا مي فرمايد و ما نحن متكلم مع الغير مي گويد و ما نحن يعني يك كسي همراه ديگران در عرضش مگر صدق نمي كند و ما نحن بمعذبين يعني ما جمعي كه همه در عرض هم تعددي را شامل مي شويم اما آيا مي شود خداي تبارك و تعالي در كنار ديگر موجودات در نظر گرفت بگوييم نحن يعني خدا و ديگران در عرض خدا را قطعا اين طور نيست پس اين نحن نحن ديگري است با اينكه اين نحن صدق مي كند يك حقيقت است لذا در روايات وارد مي شود نحن در جايي كه وارد مي شود گاهي به لحاظ عظمت خداي تبارك و تعالي است كه مي خواهد نشان دهد يك مقام عظيمي را كه آن سيطره را نشان دهد گاهي به لحاظ مرتبه شهود آن كسي است كه دارد اسباب را مي بيند لذا با نحن كه مع الاسباب را خدا در نظر مي گيرد و اطلاعات ديگري كه در روايات است پس نحن قطعا از معناي خدا و موجودات در عرضش منصرف است در حاليكه واضعي كه نحن را وضع كرده است براي چه بوده؟ قطعا براي همين كه در عرض هم باشند موجوداتي در عرض باشند. اينجا اين نحن آيا با انا سازگار است يا خير اگر نحن با انا سازگار، اما نمي شود به جاي نحن انا را به كار برد چون مقصودي از نحن در اينجا است كه در عين اينكه آن معناي مع الغيري كه در عرض باشد نيست اما مقصودي است كه در حقيقت با نحن بيان مي شود با انا بيان نمي شود لذا و ما انا بمعذبين كارايي و ما نحن را ندارد قطعا همين طور است چون آيات قرآن را ما مي گوييم جابجايي در آن ممكن نيست لذا ما مي گوييم خداوند كلماتي را كه در قرآن بكار برده تمام لوازمش و آياتش را و تمام دلالتهايش را به آن توجه داشته ما در كلام مثال شما در غذا مي گوييد كه اگر كسي كلامي را به كار برد و بعد گفت كه مقصود من اين لوازمش را متوجه به آن نبودم اگر خبره فن نباشد از او مي پذيرند و اگر اين گونه نباشد و خبره فن باشد از او نمي پذيرند و مي گويند كه تو خبره فن بودي و چون كه تو مي دانستي كه مثلا در اين مسئله اگر اين را به كار ببري لازمه حرفت اين است چون مي دانستي چون از تو جهل به اين منتفي است لذا ملتزم به لوازمش هم تو را مي كنيم اگر كسي در مرتبه اي از مقام بيان و توجه به معاني التزامي كلام باشد كه هيچ غفلتي و سهوي در آن راه ندارد آيا پسنديده است خداوند تبارك و تعالي اين را مرادش نبوده مي شود به خدا نسبت داد يا چون خبره كار است خبره محض است هر قدر اين خبره قويتر باشد اطلاعش لذا اگر خدا غير از اين مي خواست لفظ ديگري را به كار مي برد كه لازمه معنا نباشد اگر آن معنا مرادش نباشد دستش بسته نبود در بكارگيري الفاظ و نعوذبالله سهو و غفلت و نسيان در او راه نداشت و بگويي كه حواسش نبوده نعوذبالله با توجه تمام لفظ را بكار برده لذا دقت بكنيد ببينيد حالا فكذبوه فاهلكناهم ان في ذلك لايه تك تك اينها چه اهلكناهم چه ان في ذلك لآيه كه اين در آن آيه است كه آيه چه قدر معاني عظيم دارد و ما اكثرهم حتي قبل از آن و ما نحن بمعذبين كه در حقيقت ما معذب اينها ببينيد تعبيرات از مرتبه ظاهري كه بيايم شي مادي منصرفش بكنيم تا در حقيقت برويم يكي يكي بالاتر هر جا وارد شويم منتها در احكام كمي ظاهرتر است كمي بيان آشكارتر است لوازم كار كمتر است اما هر چه در مسئله قواعد و معارف مي رود دقيق تر مي شود. در عيني كه نحن استعمالش حقيقي است اما متكلم مع الغير به معناي مادي را شامل نمي شود متكلم مع الغير است اما اين عين ربط به آن متكلم است. يك جامعيتي را وقتي كه يك مجموعه اي در نظر مي گيرند كه يك نفر نيست بلكه جمعي است اينجا جمع است اما جمعي است كه همه جمع وابسته به عين ربط به خدا هستند چون نگاه اسباب در آن لحاظ شده است. وقتي مي گويد و ما نحن يعني اسباب را هم لحاظ كرده، اما اسباب در عرض خدا نيستند كه بگوييم نحن در كنار خدا با هم، صدق مي كند كه بگوييم كثرت نيست، وحدت است. چون كثرت اسباب مخل وحدت الهي است آيا، خير. يعني وحدت حاكم است، لذا اگر مي فرمايد: و ما نحن، در قيامت هم كه همه اسباب برچيده مي شوند، تقطعت بهم الاسباب، همه اسباب در آنجا متقطع است، باز هم نحن در آن صدق مي كند، بله با اين كه ظهور وحدت است اين آيه صادق است و ما نحن بمعذبين، (سؤال نحن در اصل خدا نيست؟؟؟؟) آيات قرآن را كه بكار مي بريم مي فرمايد آيا چيزهايي كه تو ما را بدان فرا مي خواني، و ما هرگز عذاب نخواهيم شد، آنها مي گويند، بيان ايشان هم درست است. يعني ما نحن را يعني خود كافرين، كافرين مي گويند، كه ما معذب نمي شويم و اين كلام ايشان است. اما نحن در كلام الهي را من ذكر كردم كه انا نحن نزلنا الذكر و انا نحن لحافظون اگر نحن به كار برده مي شود، نحن را ما مقصودمان بود كه نحن كه به كار برده مي شود نحن بيانش اين است هرچند نحن در اينجا كلام مشركين و كافريني است كه در مقابل نبي الهي بكار بردند. جواب شما انشاء الله داده شد؟ حالا و ان ربك لهو العزيز الرحيم كه اينجا خطاب خداوند است ان ربك لهو العزيز رحيم قطعا عزيز رحيم معناي ظاهري آن مراد است معناي آن همانطوري كه رحمان و رحيمي كه مرحوم امام فرمودند. كذبت ثمود المرسلين اذقال لهم اخوهم صالح علي تتقون اني لكم رسول الامين فتقوا الله العطيعون و ما اسئلكم عليه من اجر ان اجري الا علي رب العالمين قطعا ببينيد و ما اسئلكم عليه من اجر ان اجري اين اجري كه انسان از خدا مي خواهد با اجري كه مردم از همديگر مي خواهند با اينكه از جهت ظاهري يك اجر است اما اجري كه از خداوند تبارك و تعالي مي خواهند با اينكه نبي مي گويد و با اين اجري كه مردم از هم مي خواهند يكي و يك جور است؟ در غايت يكي است اما اين دو شكل مادي در قبال هم است آن چه است يك حقيقت طوليه است در مقابل يك حقيقت ماديه، كه مي گويد كه من تبليغ مي كنم ولي از شما چيزي نمي خواهم ان اجر الا علي رب العالمين، رب العالمين اجر مي دهد و آن چه اجري است، آيا در مقابل عمل است، يا نبي الهي مي داند كه اجر الهي در مقابل عمل نيست مي داند و يا خير؟ نبي الهي مي داند كه ما اگر غافليم او خدا را در كار مي بيند و هيچ چيزي از خود نمي بيند نقشي در عمل خودش در اجر هم نمي بيند اما در نظام مادي آيا اجري كه دو نفر ديگر از همديگر مي گيرند آيا در مقابل اجرت و ما به اذايي هست يا خير او مي بيند كه اگر عملي هم انجام داد تبليغش بيانش كارش عملش هر چه كه هست عين ربط به خدا است مگر آن را نمي بيند پس چيزي از خود نمي بيند و به خود نسبت نمي دهد اما اطلاق اجر اطلاق به لحاظ غايتش صحيح است و اشكالي ندارد اما اينگونه نيست كه نبي الهي متوجه به اين نباشد كه اين اجر از سوي خداوند تبارك و تعالي اعطايي و با فضل الهي است نه در مقابل عمله، توانستم عرضم را برسانم. دنبال آن مي فرمايد اتتركون في ما ها هنا عاملين في جنات و عيون جنات و عيون تا ما جنات مي گوييم چه در ذهن ما مي آيد از جنات، باقات غلط است خير درست است، عيون چه در ذهن ما مي آيد چشمها غلط است خير درست است اما از حقيقت جنات و عيون چه كمالي متمشي است چه كمالي متفرع است كه جنات و عيون جنتي هم اين را شامل است درست است و به مراتب بالاتر مرحوم علامه خيلي زيبا در جلد سه اين را مي فرمايد كه در قرآن ما عادت كرديم تا مي گويد كه في جنات و عيون چه را اصل قرار مي دهيم؟ اصل باغ اينجا را قرار مي دهيم جنات بهشتي را مي گوييم مثل اينها است اينطور است ايشان مي فرمايد اين نگاه معكوس است چرا چون ماده را كه نازله نازله نازله است اصل قرار مي دهيم آن وقت حقيقت را كه اصل اصل است را مثل اين قرار مي دهيم در حاليكه در تشبيه هميشه بايد آني كه اصل است مورد تشبيه قرار بگيرد لذا اگر در آيه مي فرمايد مثل الجنه ؟؟؟‌متقين كمثل جنات تجري من تحتها الانهار اگر آيه را درست خوانده باشم مثل آ‌ن مانند مثل اين مي ماند لذا اول آن چيزي را كه تشبيه شده به آ‌ن چه است آن جنت قرار داده اين جنت را مثل آن مي گيرد لذا اگر شما بخواهيد آن جنت را بشناسيد نگوييد كه آن مثل اين است بگوييد اين مثل آن است اگر بگوييد كه اين مثل آن است حقيقت مي شود او اين مي شود فرع. ان من شي الا عندنا خزائنه و ما ننزل الا بقدر معلوم اما ما چه مي گيريم تو ذهنمان چون انس به جنات معلوم داريم اصل را اين خصوصيت مي گيريم، پس تمام خصوصيات مادي آن را هم اصل مي بينيم اگر بخواهد يك كم از سر اين كاسته شود مي بينيم اين اصل خدشه دار شده است نه آنجا جنت نيست كه قطعا هست اما قطعا جنات آنجا طبق آنچه روايات مي فرمايد دائما انسان را متذكر آيه بودن آنها كاملا آشكار است واضح است انسان را دائما مرتبط با خدا مي كند آن جنات برخلاف جناتي كه در اينجاست كه اكثرا انسان وقتي كه وارد يك جاي مبتهج كننده مي رسد در حالت ابتهاج و در حالت خوشي انسان؟؟خدا مي فرمايد اخذناهم بالبعثاء و الضراء و لعلهم يضرعون ما به سختي مي اندازيم تا اينها توجهشان جلب شود انسان در راحتي عمدتا غافل مي شود در حاليكه در جنت مظهر تام راحتي است اما آنجا كه مظهر تام راحتي است هيچ راحتي غافل كننده نيست از بس آياتش واضح است و انسان هم حالتش مختلف است.

سؤال (؟؟؟ در همه حالات امكان پذير است؟ حالتي نداريم كه مختص انسان باشد؟) بله منتها عالم ماده چون خودش نازله است آيه اي كه در اينجا آمده مستقل منفصل آمده چون خود اين آيه نازله است يا خير آيا عالم ماده نازله است يا خير؟ وقتي خود عالم ماده نازله است پس به عنوان حقيقت منفصله از خدا ديده نمي شود اگر كسي اين را به عنوان منفصل از خدا ديد آن را درست نديده اين مي شود حيات دنيايي كه لهو و لعب است يعني اين به صورت حيات دنيا ديده شده نه به عنوان آيه الهي پس خداي تبارك و تعالي وقتي همه اشياء‌را به عنوان نازله و آيه نازل كرده روابط بين اينها را به عنوان آيه و نازله نازل كرده احكامي كه در الفاظ قرآن براي اينها آورده همه به عنوان نازله است اگر كسي از اينجا بالاتر برود مي بيند كه آيات قرآن تمام عوامل بالاتر را هم احكامش را دارد و بيانش را دارد . انا معاشر الانبياء‌امرنا ان نكلم الناس علي قدر عقولهم وقتي كه مي رود بالاتر مي بيند عجب اوني كه انبيا فرمودند تمامش در عالم مثال هم حاكميت دارد به نحو اتم وقتي به عالم بالاتر مي رود در هر مرتبه اي وارد شود چون قرآن نازله است چون حقايق وجودي نازله هستند چون بيان انبياء در بيان آيات نازله آن حقيقت بالاست لذا چه كسي مي تواند قرآن را بيان كند چه كسي مي تواند قرآن را نازل كند كسي كه در مراتب اين حقايق عالم خود به سعه اي رسيده باشد كه شامل و حائز مراتب است و از آن موطن دارد صحبت مي كند.

سؤال (صفتي كه براي مؤمن در قرآن ذكر شده مثل دادن زكات است؟؟؟)

بله هر صفتي كه براي مؤمن ذكر شده مثل حتي مثل اقامه صلاه و ايتاء‌ زكات همه اينها نازله هستند كي ما مي فهميم ممكن است وقتي كه مؤمن ايتاء‌زكات و اقامه صلات مي كند آن حقيقت را به معناي خزائنش نبيند اما اين آيا نديدنش باعث مي شود كه ندارد. نه اينگونه نيست.

سؤال (شما در ادله خود از امكان ؟؟؟؟ ؟؟؟ بر عهده ؟؟؟)

ما امكانش را اولا با اين مسئله حل كرديم كه با توجه به اين اين امكان دارد اگر قرآن نازله است كه اين را قبول داريم، مگر نمي گوييم انا انزلناه، وقتي كه مي گوييم كه انا انزلناه آيا وقتي كه مي گوييم كه اين نازل شده و ان من شي الا عندنا خزائنه و ما ننزل الا بقدر معلوم مگر ما نمي گوييم كه ام الكتاب نزد خداوند تبارك و تعالي محفوظ است و اين كتاب محو و اسباط و اين كتاب براي بشر نازل شده تا اين محل مگر اين را نمي گوييم پس معلوم مي شود قرآن مرتبه ام الكتاب دارد و ام الكتاب قطعا از جهت خزائن خزينه اين كتاب است كه آنجا محو و اسباط و تغيير راه ندارد و آنجا الفاظ در مرتبه ام الكتاب راه ندارد عربي مبين مرتبه ظهور و نازله ام الكتاب است پس معلوم مي شود در مرتبه ام الكتاب كه در روايات است كه آنجا در نزول دفعي كه محقق مي شود كه انزال و تنزيل كه انزال دفعي است و تنزيل تدريجي در جاي خود مي آيد تنزيل تدريجي است الفاظ در آن دخيل است اما در انزال كه دفعي است آنجا حقيقت ام الكتاب با تمام تفصيلش بر نبي ختمي نازل مي شد كه هر سال بر انسان كامل روايت دارد انا انزلنا را استدلال كنيد بر اينكه لازم است كه امام حي حاضري در كار باشد چرا؟ چون مي گويد تنزل الملائكه والروح تنزل تتنزل است ديگر انا انزلنا هر سال اين تنزل مي خواهد صورت بگيرد كتاب به معناي انزال كتاب بر كدام ظرف مي تواند اين انزال صورت بگيرد هر سال كه تتنزل باشد ملائكه بر روح بر او بر ظرفي كه همتاي رسول ختمي باشد كه اين ظرف اين كمال بود لذا مي گويد استدلال كنيد بر اين سوره لازم است كه امام معصومي به صورت حي و حاضر در اين عالم مادي باشد پس آن امكان با ضميمه اين مقدماتي كه عرض كردم كه خود قرآن هم شيء‌ يا غير شيء.

سؤال (شما اين را م؟؟ مي گوييد كه رسيدن به ام الكتاب حتما از راه لفظ است ؟؟ خداوند ؟؟ قرار داد كه راه رسيدن به آن كه قرآن مي فرمايد از طريق اعمال ما باشد نه از طريق لفظ ما)

جواب خودتان را شما خودتان داديد درست است كه لفظ بيان مي شود اما لفظ دارد بيان مي كند كه ايتاء‌ الزكات اقامه الصلوه يعني اين لفظ دارد دعوت مي كند شما را به عمل درست است. اگر ما اين لفظ نبود عمل را از كجا مي شناختيم، پس اين لفظ آيا سببيت مؤده را براي عمل دارد يا خير؟ يعني اگر رابطه اجتماعي در كار نبود تفهيم و تفهم در كار نبود ارتباط لفظيه در كار نبود ما مي توانستيم بفهميم كه نماز صبح چند ركعت است نماز ظهر چهار ركعت يا روزه اينگونه است مي توانستيم بفهميم آن نازله حقيقتي كه سي روز روزه ماه مبارك رمضان مي شود نتيجه اش اين امرش، عملش، تحققش، مراتب عملش، كه نبي ختمي انجام مي دهد با يك مؤمن ساده انجام مي دهد، همه اينها در يك وزان؟ همه اينها در يك نظام نازله است يك حقيقت است لذا اين بحث را مرحوم علامه، مفصل و زيبا در رساله الولايه دو صفحه اولش بيان مي كند، كه اين لفظ كه ما مي گوييم، كه نازله يك حقايق مصالح و مفاسد واقعي است، كه اين لفظ دارد او را بيان مي كند، اين نازله آن مصالح و مفاسد واقعيه است كه در عالم واقع محقق است و بعد وقتي كه اين لفظ بيان مي شود اطاعت و تمردي كه نسبت به آن محقق مي شود معاد را مي سازد كه تمام حقيقت فعليت عالم وجود است محض فعليت است كه هيچ اعتبار ديگري در آن نيست جزايي است كه تمام فعليت در آن محقق است از كجا اين نشأت گرفت از اينكه اين لفظ نازله آن مصالح و مفاسد واقعيه قبل و بيان آن حقايق بعد بود كه اگر اين كار را كرديد آن حقيقت محقق مي شود اين وجود لفظي آن حقيقت است،

سؤال (اينكه مي گوييم خداوند اراده كرده آن معاني را اين اثبات مي كند مي گوييم اين لفظ اين معني را مي رساند اما با همين مصداقي كه دارد بيان مي كند ما را به آن معنا مي رساند اما اگر بگوييم كه از خود لفظ اين معاني ؟؟؟؟ در مي آيد اين مهم است)

آخر اين نقص است يعني شما ببينيد كه خداوند تبارك و تعالي حقايق را در مراتب خزائنش دارد نازل هم كرده بعد يك بياني را دارد به كار ميگيرد كه ربطي به آنها ندارد. در بيان ما اول بيان عرفي را تعريف كرديم گفتيم كه بيان عرفي خصوصيت مصداق در آن دخيل نيست و كاري هم به قرآن نداشتيم در بيان عرفي وقتي سراج را مصباح را ميزان را سلاح را عرف مجاز نمي بيند اينها را همه حقيقت مي بيند لذا چون حقيقتي غايتي غرضي بر چيزي وضع كرده بود با اينكه خود توجه تفضيلي به آن ندارد ولي هرچه رشد مي كند مي بيند اينها همه مصداق همين است براي خصوصيات مصداق خاص بيان نكرده جايي چراغ روغن و فتيله نداشته باشد بايد مجاز باشد قطعا. ما اول آن را تحليل كرديم و بعد گفتيم خداوند تبارك و تعالي به وزان همين سيره در قرآن با ما صحبت كرده منتها ما در تحليل صورت در حقيقت تحليل عرف مردم تحليل كرديم از يك مرتبه مادي به مراتب ديگرش گفتيم سلاح از

سؤال (از يك مادي به غير مادي آيا واضع مي تواند به غير مادي هم برتر باشد ؟؟؟)

بله، در انواع و اقسام تعبيراتي كه در قرآن و روايات هست مثلا مي فرمايد سلاحي در دست رسول خدا هست من نور، مجاز است؟ يعني معلوم مي شود كه اين سلاحِ من نور، بيان مي كند كه سلاح از نور است، حقيقت دارد به كار مي برد، كه حقيقت سلاح صدق مي كند در آنجا، يعني وقتي كه مي آييم تعبيرات را به كار مي بريم تا مي گويد مثلا در دوران رجعت دست مثلا اميرالمؤمنين عليه السلام شمشيري است كه اين شمشير وقتي بلند مي شود، مايز بين حق و باطل است، يعني باطل آشكار مي شود، آيا با زدن و كله را كندن اين باطل آشكار مي شود، يا اين شمشير و سلاح صدق مي كند، اگر مي گويد الدعا سلاح المؤمن يا انواع اينها كه به كار مي رود اينها مجاز نيست يعني در حقيقت آن سلاح حقيقتي كه برايش به كار برده مي شود آن نتيجه كه برايش متفرع بود تو اين حقايق هم همان نتيجه متفرع است يعني در مرحله اول واضع اصلا نمي فهميد كه دعا هم مي توانيد سلاح هم باشد اين را توجه ندارد اما معصوم مي فهمد آن غايتي كه واضع به كار برده بود در دعا هم هست اين سعه احاطه آن است كه مي آيد اين را هم براي او به كار مي برد و امثال اين تعبيرها حال وارد شويد و ببينيد كه هيچ يك از اينها مجاز نيست بلكه مي گرديد وجه مشترك وجه اين كه دعا سلاح است با اينكه اسلحه اي را كه در مقابل دشمن به كار مي گيرند در مقابل تدافع به كار مي گيرند دعا سلاح است و در مقابل شيطان و دشمن دعا مي شد سلاح دعا مي شود هم سلاح تهاجمي و هم سلاح تهاجمي حقيقت هم هست يعني واقعا همان معنا را به كار برده مي شود در آن. البته من هم توقع ندارم كه اين مسئله به سرعت قبول شود چون يك بحثي است كه اگر انسان قبول كند يكدفعه وقتي كه وارد مي شود دنبال آيات قرآن بلافاصله اين را در نظر اول حمل بر اولين معناي مصداق مادي اش نمي كند هر چند كه آن را هم شامل مي بيند يعني اين خصوصيتش اين است كه نمي آيد بگويد كه اين مرتبه مادي وضعش مجاز است مي گويد آن حقيقت است. اما حقيقت به چه جهتي به جهت آن غايت، غرض يا معناي عامي كه در ضمنش بوده لذا اين حقيقت است، مرتبه بعدي هم حقيقت است مرتبه سوم و چهارم هم حقيقت است با اين نگاه مي بينيد كه همه اين مراتب مي شود حقيقت و هيچ يك مجاز نمي شود و آيات قرآن و روايات معصومين عليه السلام اينجا به جاي اينكه همه اينها را به مجاز حمل كنيم همه را حمل بر حقيقت مي شود.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته